



بررسی علل ضرورت ایجاد تحول در علوم انسانی رایج در راستای تحقق تمدن نوین اسلامی

سعید حمیدی^۱

چکیده

هدف: در عصر حاضر علوم انسانی مرسوم بدلیل ریشه داشتن در پارادایم های سکولار و انسان محوری غرب مطابقتی با الزامات تمدن اسلام ندارد. از این حیث ارائه چارچوب نظری با هدف همسویی علوم انسانی با مؤلفه های مبعث از نگرش دینی نه تنها یک ضرورت معرفتی است، بلکه بعنوان پیش شرط در حصول تمدن نوین اسلامی می بایست مورد توجه قرار گیرد.

بنابراین پرسش اصلی این است که چه گزاره ها و دلایلی می تواند ضرورت ایجاد تحول در علوم انسانی را با هدف تحقق تمدن نوین اسلامی تبیین نماید؟

روش: در این پژوهش که ماهیت کیفی و نظری دارد روش نمونه گیری بر مبنای نمونه گیری هدفمند از منابع مکتوب و متون اصیل اسلامی انجام گرفته است. بدین معنا که به جای انتخاب جامعه آماری انسانی، داده های پژوهش از طریق مطالعه نظامند متون معتبر گردآوری شده است. این منابع شامل برخی متون دینی و آثاری برجسته در حوزه های معرفت شناختی علوم انسانی و همچنین بیانات و سخنرانی ها بوده است.

نتیجه گیری: پژوهش حاضر نشان داد که مقوله تحول علوم انسانی که به مثابه زیر ساخت گذار از جامعه امروزی به تمدن نوین اسلامی ضرورت دارد، بدین معناست که بازسازی علوم انسانی نه در سطح محتوا و موضوعات، بلکه در سطح پارادایم و بنیان های فلسفی و معرفتی باید انجام پذیرد. در این چارچوب، پژوهش حاضر نشان می دهد که علوم انسانی اسلامی با اتکاء به حقیقت گرایی الهی، غایت مندی وجود و کرامت ذاتی انسان، می تواند الگوها و نظریه های اجتماعی را تولید کند. ایده هایی که نه تنها پاسخگوی نیازهای جامعه اسلامی است، بلکه ظرفیت تمدن سازی دارد. این رویکرد، برخلاف علوم انسانی مدرن که مبتنی بر عقلانیت ابزاری و نگرش مادی گرایانه است، با بازتعریف نسبت عقل، وحی و تجربه انسانی، مدلی جدید برای تبیین پدیده های انسانی ارائه می کند. بر این اساس، کاربردی رویکرد تحول یافته در حوزه های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و حقوقی، نه صرفاً اصلاح ساختارها، بلکه ایجاد هویت تمدنی نوین و خودآگاه در ساحت های مختلف جامعه اسلامی را ممکن می سازد.

کلیدواژه ها:

تمدن نوین اسلامی، تحقق تمدن، تحول، علوم انسانی

۱۴

دوره ۴، شماره ۲، پیاپی ۱۴
تابستان ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۱-۱-۱۴

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴-۶-۱۵

صص: ۷۰-۴۳

شابا چاپی: ۲۳۲۲-۵۵۹۹

رتبه علمی

ب

پژوهش، صنعت گواهی در:
JOURNALS.MSRT.IR

مقدمه و بیان مسأله

جهان معاصر شاهد ظهور و افول تمدن های مختلفی بوده است. لیکن امروزه تمدن نوین اسلامی^۱ به عنوان هدفی غایی در گفتمان انقلاب اسلامی ایران الگویی از حیات جمعی است که در صدد است تا با اتکاء بر آموزه های اصیل اسلامی، مولفه هایی چون سبک زندگی، نظام های اجتماعی، موضوعات اقتصادی و سیاسی خود را سامان بخشد.

لیکن مسلم می نماید که تحقق چنین تمدنی بدون تولید علم بومی^۲ و خودبنیاد امری ناممکن خواهد بود. بنابراین نقش علوم انسانی^۳ به منزله نرم افزار تمدن ساز نقشی بی بدیل و محوری می باشد. چراکه این علوم از آنجاکه مستقیماً با انسان، جامعه و روابط بین آنها سرو کار دارد، پیوسته مبنای تربیت نیروی انسانی، سیاستگذاری و برنامه ریزی قرار می گیرند.

امروزه علوم انسانی رایج در دانشگاه های جهان و از جمله ایران، عمدتاً برآمده از بسترهای تاریخی و فرهنگی مغرب زمین و متأثر از پارادایم های مدرنیته می باشد. روشن است که این علوم با مفروضاتی همچون « سکولاریسم^۴»، « اومانیزم^۵»، « عقل گرایی ابزاری^۶» و « تکثر گرایی روشی^۷» شکل گرفته اند. (نصر: ۱۳۸۳، ۹۲) نکته مهم اینجاست که این مفروضات با مبانی جهان بینی اسلامی که بر « توحید»، « نبوت»، « معاد» و « فطرت» استوار است در تعارض بنیادین قرار دارند. چنانچه این تعارض موجب شده است که علوم انسانی موجود امروزی نه تنها در حل مسائل بومی جامعه اسلامی ناتوان باشد، بلکه خود به عاملی برای ایجاد بحران هایی نظیر هویت زدایی، تضعیف نهاد خانواده، ترویج مصرف گرایی و بحران معنویت تبدیل شده است. (خسروپناه، ۱۳۹۲، ۲۵)

بر همین اساس و از دیدگاه بسیاری از اندیشمندان و متفکران، علت اصلی در ایجاد چنین بحران های فردی و چالش های اجتماعی، سکولاریسم حاکم بر علوم انسانی است که مروج جدایی دین از عرصه معرفت است. به عبارت دیگر علوم انسانی ترجمه شده از غرب با نفی هرگونه عنصر قدسی و متافیزیکی، انسان (موجود) و هستی (پدیده) را به عناصری صرفاً مادی تقلیل داده و مطالعات انسان شناسی و هستی شناختی را از بعد روحانی و غیر مادی خارج نموده است. در اثر چنین جهت گیری مادی گرایانه ای امروزه دنیای مدرنیته غایت تمدن خویش را بر اصالت های زودگذر مادی و ظاهری همچون اصالت لذت، اصالت سود و اصالت قدرت بنیان نهاده است. بی شک در چنین شرایطی تمدن نوین اسلامی که بر ابعاد خدا شناسی و حقیقت جویی استوار است، نمی تواند و نبایست در مسیر تحقق و توسعه خویش، بر ارکان علوم انسانی وارداتی از مغرب زمین اتکاء نماید. بلکه لازم است با محوریت قرار دادن مبانی نظری و مبادی فلسفی متأثر از آموزه های اسلامی، گام های تعیین کننده ای به لحاظ نظریه پردازی در ایجاد تحول ریشه دار علوم انسانی بردارد.

۱. New Islamic Civilization
۲. Discourse
۳. Native Science
۴. Human Sciences
۵. Secularism
۶. Umanism



بنابراین پرسش اصلی این تحقیق آن است که چه عواملی ضرورت تحول در علوم انسانی رایج را ایجاد می‌کند و این تحول بر چه مبانی فلسفی، معرفتی و تمدنی استوار است؟ به عبارت دیگر امروزه تحول در علوم انسانی چه نسبتی با شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی دارد؟

تحقیق حاضر در ارائه پاسخ بدین سوالات بدنبال آن است تا ضمن شناساندن مبانی معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و هستی‌شناختی تحول علوم انسانی، بیان نماید که چه نارسایی‌ها و کاستی‌هایی در علوم انسانی رایج، امروزه موجب ناکارآمدی این حوزه با هدف تبیین مسائل جامعه اسلامی شده است؟

فرضیه مقاله بر این است که علوم انسانی رایج به دلیل وابستگی به پیش فرض‌های سکولار برای جوامع انسانی به ویژه جوامع اسلامی متعارض و بحران‌زا بوده است. لذا ضرورت تحولی پارادایمیک در این مقوله می‌تواند پیش شرط لازم برای جهت‌گیری به سمت تمدن نوین اسلامی محسوب گردد. در همین راستا روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی می‌بایست تلفیقی از عقلانیت برهانی، شهود دینی و تجربه انسانی باشد تا بتواند مخاطبان خویش را از بن‌بست روش‌های صرفاً تجربی غرب عبور دهد.

پیشینه پژوهش

به سبب اهمیت مباحث مطروحه در باب جایگاه علوم انسانی پژوهش‌های ارزشمندی به جامعه علمی ارائه گردیده است.

محمد جواد زارغان (۱۳۹۷) مقاله‌ای با عنوان «تمدن نوین اسلامی؛ هدف غایی تحول در علوم انسانی را به رشته تحریر درآورده است. سید حمیدرضا طالب‌زاده (۱۳۹۸) در مقاله «تحول علوم انسانی، پیش‌نیاز تمدن‌سازی اسلامی» بطور خاص به موضوع تحول در علوم انسانی و ارتباط آن با تمدن‌سازی می‌پردازند. بعلاوه مطالعه دیگری با عنوان «علوم انسانی و جایگاه آن از دیدگاه مقام معظم رهبری» است که میرزابابایی (۱۳۹۸) آن را به رشته تحریر درآورده است نیز از این حیث می‌باشد.

عباس ایزدپناه (۱۴۰۰) در مقاله‌ای با عنوان «تحول در علوم انسانی، بستر ساز تمدن نوین اسلامی در اندیشه مقام معظم رهبری (مدظله العالی)» و علیرضا شیرزاد (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «بایسته‌های تحقق علوم انسانی متناسب با تمدن نوین اسلامی» تلاش نموده‌اند از بُعد تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی به حوزه‌های معرفت‌شناسانه در راستای به ثمر نشاندن علوم انسانی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی توجه نماید. محمد تقی موحد ابطحی (۱۴۰۲) در پژوهشی با عنوان «آینده علوم انسانی اسلامی در ایران، تحقیقی مبتنی بر تحلیل روند» تلاش نموده است تا با رویکرد آینده‌پژوهی و وضعیت علوم انسانی اسلامی را بازکاوی کند. «مراحل بازسازی جریان علم بر اساس اندیشه‌های آیت‌الله سید علی خامنه‌ای (مدظله العالی)» عنوان مقاله‌ای است که در آن فرزاد جهان‌بین (۱۴۰۴) اگرچه در چارچوب بحث، اختصاصاً به عرصه

علوم انسانی متمرکز نبوده است، لیکن از آنجاکه بر الزامات کسب مرجعیت علمی و فناوری بطور عام پرداخته، لذا مصادیق همسو با تحول علوم انسانی نیز قابل استنتاج است. در این مطالعه به برخی الزامات ضروری در امر تحول علوم انسانی و نقش هر کدام در امر توسعه و پیشرفت توجه شده است.

لیکن علی‌رغم این دستاوردهای علمی ارزشمند، مقاله حاضر تلاش دارد با ارائه چارچوبی نظری و عملی در راستای بازتعریف نقش علوم انسانی در پروژه تمدن‌سازی اسلامی گام بردارد. بطوریکه برخلاف برخی رویکردهای خطی رایج، این مقاله در صدد است تا رابطه دیالکتیکی و دوسویه بین تحول علوم انسانی و تمدن نوین اسلامی را مورد بحث قرار دهد.

مبانی نظری و تعاریف کلی

۱. تعریف علوم انسانی

یکی از متغیرهای اصلی در این پژوهش «علوم انسانی» است. این نکته روشن است که رویکرد اندیشمندان در جوامع بشری زمانی به حوزه علوم انسانی معطوف گردید که اندیشه‌گری غالب نظریه پردازان، مسحور و مغلوب علوم طبیعی و تجربی شده بود. چراکه تجربه‌گرایی متفکرانی چون جان لاک، جرج بارکلی^۲ و دیوید هیوم^۳ آنچنان جذاب و با قدرت مطرح می‌شد که سایر شاخه‌های علمی را از کانون توجه خارج نمود و مجال رشد و بالندگی را از آنان گرفته بود. در چنین شرایطی تلاش‌های عقل‌گرایانه دکارت^۴ اسپینوزا^۵ لایب‌نیتس^۶ و کانت^۷ نیز نتوانست کاری از پیش ببرد. در نیمه اول قرن بیستم تجربه‌گرایی به گونه‌ای مطرح شد که نه تنها معیار علمی بودن، بلکه معیار معناداری هر گزاره و سخنی گردید. بطوریکه همان‌اندک علوم انسانی تولید شده در چنین فضایی کاملاً مطابق با این نوع از جهان‌بینی و معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی بود. البته مطالعات نشان می‌دهد که از اوایل قرن بیستم برخی محققان کوشیدند تا شاید از در انحصار بودن علوم انسانی کاسته و آن را از بردگی علوم طبیعی برهانند. تلاش افرادی نظیر ماکس وبر^۸ و هابرماس^۹ در این زمینه برجسته شد. لیکن به نظر می‌رسد استمرار این جهت‌گیری به گرایش غالب متفکران علوم انسانی غرب تبدیل شده است. (بابایی، ۱۳۹۹، ۳۲) بطوریکه امروزه علوم انسانی در کنار علوم طبیعی دارای ساختار، منطق و غایتی متمایز است. (تافلر، ۱۳۸۸، ۱۴) اما در مقام تعاریف می‌بایست گفت که «علوم انسانی دانش‌هایی هستند که انسان در آنها از لحاظ حیات درونی و روابط با دیگران بررسی می‌گردد. به عبارت دیگر علوم انسانی شاخه‌ای از علوم است که مطالعات و

۱. John Locke

۲. George Berkeley

۳. David Hume

۴. Descartes

۵. Spinoza

۶. Leibniz

۷. Kant

۸. Max Weber

۹. Habermas



تأملات انسان را در باره خودش از زوا یای گو ناگون در بر می گیرد و در زمینه های متنوعی نیز رشد یافته است». (فوکو ۱۳۷۹، ۷۳) از آنجائیکه مبانی فلسفی در حوزه مطالعات علوم انسانی بصورت انتزاعی قابل بحث هستند، بنابراین شاخه علوم انسانی می تواند وجه مشترک همه ملل و فرهنگ ها باشد. لیکن زمان بندی مشخص در آنها و تقسیم بندی در ادوار تاریخی زمینه های بومی نگری به این نوع از دانش را فراهم می آورد. تا آنجا که می توانیم ضمن داشتن نگاهی ماهوی به علوم انسانی، قائل به علوم انسانی موقعیتی و مقید به زمان و مکان و ساختار ساز تمدن هم باشیم. (دورکیم ۱۳۸۲، ۱۷)

با توجه به این تعاریف می توان گفت که علوم انسانی شاخه ای از علوم بشری است که در آن رصد فراز و فرود جوامع انسانی بر مبنای کنشگری ها و مناسبات انسانی انجام می گیرد. همچنین بر اساس سیال بودن و پیچیدگی های ذاتی انسان، جستجوگری در تحولات جوامع انسانی بر اساس حالات درونی، حیات فرهنگی و رفتارهای انسانی موضوع بحث علوم انسانی است. لذا این شاخه از علوم نه به معنای علمی صرفا انتزاعی، بلکه پیوسته به منزله یک حقیقت راهبردی برای اجتماعات انسانی محسوب می گردد.

۲. مفهوم تحول در علوم انسانی

تحول در علوم انسانی تنها به معنای افزودن ابزارهای جدید و تغییر در اصطلاحات و کلید واژگان این علم نیست. بلکه آنچه می تواند تحول در علوم انسانی را قطعی نموده و به سرانجام برساند، دگرگونی در پرسش های بنیادین، روش های تحقیق و رابطه این علوم با جامعه است (Barry ۲۰۱۳، ۸۵) ضمنا ایجاد تحول در علوم انسانی به معنای نفی همه دستاوردهای بشری نیست. بلکه به معنای « نقد گزینشی » و همچنین « بازخوانی انتقادی » و « بومی سازی » آنها با معیارهای اسلامی است. (مصباح یزدی ۱۳۸۵، ۵۶) بی شک تحت این شرایط است که تحول در علوم انسانی می تواند به کاربست های لازم خود نایل گردد. بدین معنا که چنین تحولی را می توان گذار از رویکردهای متنی صرف به سوی رویکردهای داده محور، کمی و مشارکتی دانست.

۳. واژه شناسی تمدن^۱

واژه تمدن از ماده «مَدَنَ بِالْمَكَانِ» به معنای اقامت گزیدن در جایی گرفته شده است. (جوهری ۱۳۷۶ق، ۲۲۰۱)

در لغت به معنای شهرنشینی و خارج شدن یک جامعه از مرحله ابتدایی است. (لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل واژه تمدن)

بنابراین می توان گفت متمدن شدن یعنی «شهرنشین شدن، خوی شهری گزیدن و با اخلاق مردم آشنا شدن، زندگانی اجتماعی؛ همکاری مردم با یکدیگر در امور زندگی و فراهم کردن اسباب ترقی و آسایش خود». (عمید ۱۳۸۹، ۵۳۰)

بررسی آیات نشان می دهد از لغاتی چون حضر، مدن، مدینه و ملک مفهوم تمدن استخراج می گردد. همه این مشتقات که در ۱۶ سوره قرآن آمده به معنی حضور، وجود و استعداد است. (جعفری ۱۳۷۳، ۳۵)

^۱Civilization

برای مفهوم اصطلاحی تمدن نیز تعاریفی بکار برده شده است. برخی نوشته اند: «تمدن مرحله یا نوعی خاص از فرهنگ است که در عصر معینی موجودیت یافته و حاصل نبوغ اقلیت مبتکر و نوآور می باشد». (لوکاس ۱۳۶۶، ۱۷؛ توین بی ۱۳۷۶، ۴۸) همچنین بیان شده است: «تمدن نظم اجتماعی است که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان پذیر می شود و جریان پیدا می کند (دوران ۱۳۶۵: ۵) هانتینگتون نیز می گوید: «تمدن بالاترین گروه بندی فرهنگی و گسترده ترین سطح هویت فرهنگی به شمار می آید». (هانتینگتون ۴۷: بی تا)

در بین اندیشمندان اسلامی، خواجه نصیرالدین طوسی و ابن خلدون تمدن را حالت اجتماعی شدن انسان دانسته اند. (ابن خلدون ۱۳۵۹: ۷۷) علامه جعفری تمدن را «تشکل هماهنگ از سان ها در حیات معقول با روابط عادلانه و اشتراک همه افراد و گروه های جامعه، در جهت پیشبرد اهداف مادی و معنوی آنان در همه ابعاد مثبت معنا کرده است. (جعفری ۱۳۵۹: ۱۶۲) این متفکر معاصر بیان می کند: «تمدن عبارتست از برقراری نظم و هماهنگی در روابط افراد یک جامعه که تصادم ها و تزاخم های ویرانگر را منتفی ساخته و مسابقه در مسیر رشد و کمال را قائم مقام آنها نموده اند. بطوریکه زندگی اجتماعی افراد و گروه های آن جامعه، موجب بروز و به فعلیت رسیدن استعداد های سازنده آنان گردد». (جعفری ۱۳۷۳: ۲۳۴)

رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) نیز تمدن را این چنین بیان نموده اند: «تمدن مجموعه پدیده ها و امور مرتبط با هم از قبیل علم، سیاست، اخلاق، صنعت، اقتصاد و .. می باشد که بستر ترقی و پیشرفت همه جانبه زندگی انسان را فراهم می نماید؛ به گونه ای که کمالات و ظرفیت های درونی و ظاهری انسان شکوفا می گردد و کیفیت زندگی در جامعه انسانی در مرحله ای برتر و قابل قبول قرار می گیرد». (خامنه ای ۱۳۹۲) با عنایت به مجموعه تعاریف می توان گفت: تمدن ظهور و بروز فراگیر، نظام مند و نهادینه شده یک فرهنگ خاص در یک جامعه مدنی^۳ و تعاملات و ابزارهای آن است؛ به گونه ای که پاسخگوی ابعاد متفاوت از نیازهای فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جوامع انسانی باشد.

۴. مفهوم تمدن نوین اسلامی

از آنجاکه تمدن نوین اسلامی یکی از نظریات مطرح شده در ذیل گفتمان انقلاب اسلامی است و در مدار احیاء و بازتولید تمدن اسلامی قرار دارد، بنابراین الزاماً تمدنی خواهد بود مبتنی بر افکار، باورها و فرهنگ اسلامی که از ساختاری استوار و منطقی برخوردار می باشد. چنانچه مناسبات انسانی و همچنین وجوه ملی و ابعاد بین المللی آن، پیوسته بر کرامت ذاتی انسان ها با اتکاء بر محور نظم و قانونمندی و بالخصوص بر اخلاق مبتنی بر فطرت الهی متکی است.

۱. Samuel Huntington

۲. Comprehensiv

۳. Ciliz Society



به بیان آیت الله خامنه ای (مدظله العالی): «تمدن نوین اسلامی همانند تمدن غرب^۱ امروزی نیست که فقط جنبه ابزاری و سخت افزاری داشته باشد و نتوانسته نیازهای حقیقی انسان به مانند سعادت، امنیت^۲ و آرامش روانی^۳ و هدف مندی زندگی را برای جامعه غرب به همراه آورد. (خامنه ای ۱۳۹۱)

ایشان در ادامه اشاره داند که: «تمدن غرب بر او مانیسیم^۴ ستوار است؛ اما تمدن نوین اسلامی برخداگرایی اتکاء دارد. تمدن غرب بر نیازهای مادی می پردازد و از برآوردن نیازهای معنوی بی بهره است؛ لیکن محور اساسی تمدن نوین اسلامی معنویت است. در تمدن نوین اسلامی همه نیازهای مادی و معنوی آدمی برآورده می گردد و روابط چهارگانه انسان با خود، خدا، جامعه و هستی مد نظر است. در این تمدن جدید برخلاف تمدن غرب، عزت و کرامت انسان در کنار برخورداری از دستاوردهای علمی و تکنولوژی احیا می گردد و پیشرفت همه جانبه و حرکت و تعالی در همه عرصه ها و جنبه های زندگی مادی و معنوی تحقق می یابد.» (همان)

به بیان دیگر مقام معظم رهبری در توصیف تمدن نوین اسلامی به دو بخش ابزاری و بخش حقیقی و اصیل آن تأکید دارند. چنانچه فرمودند: «ما اگر پیشرفت همه جانبه را به معنای تمدن سازی نوین اسلامی در نظر بگیریم، بالاخره می بایست یک مصداق عینی و خارجی برای پیشرفت با مفهوم اسلامی وجود داشته باشد؛ آن وقت است که می توانیم بگویم که هدف ملت ایران و هدف انقلاب اسلامی در نهایت ایجاد یک تمدن نوین اسلامی است؛ این محاسبه درستی است؛ لیکن این تمدن نوین دو بخش دارد: یک بخش ابزاری است؛ یک بخش دیگر بخش متنی و اصلی و اساسی است که می بایست به هر دو بخش رسید.» (خامنه ای ۱۳۹۱)

از مجموعه گزاره های بدست آمده می توان چنین استنباط کرد آنچه که تمدن نوین اسلامی را در مقایسه با سایر تمدن های امروزی به ویژه تمدن غربی متمایز می کند، روح حاکم بر این تمدن نو و قاعده مندی بنیادین در متن حیات بشری و به عبارت صحیح تر سبک زندگی اسلامی می باشد؛ سبکی که برخلاف نظام سرمایه داری^۵ محصور در اصالت لذت، سود و قدرت، بر پایه اصالت داشتن ارتباط انسان با خدا، خود و جامعه تعریف می گردد. به عبارت دیگر اگرچه تمدن غربی با تمام پیشرفت های مادی خویش اعم از علم و اختراع و صنعت و سیاست و اقتصاد و بخش ابزاری تمدن جامعه خویش را عینیت بخشیده است، لیکن عقلانیت دینی و اندیشه خدامحورانه که بخش حقیقی و اصیل در تمدن متعالی اسلام محسوب می گردد مغفول و مهجور مانده است.

۵. جایگاه علوم انسانی در فرآیند تمدن سازی نوین اسلامی

۱. Western Civilization
۲. Happiness
۳. Security
۴. Mental peace
۵. Humanism
۶. Capitalist System

جهت مشخص کردن نقش علوم انسانی مطلوب در مطالعات تمدن پژوهی اسلامی، در گام نخست می بایست به تعریف جایگاه انسان در مکتب اسلام اقدام کرد و ویژگی های انسان را در این فرآیند مورد واکاوی قرار داد. چراکه وقتی اضلاع علوم انسانی در یک جامعه ای هویت و رویکرد مشخصی پیدا می کند، جهت گیری تمدنی نیز همان مسیر تعیین شده بر پایه جهان بینی مرسوم آن جامعه را دنبال خواهد نمود. از این حیث مسئله علوم انسانی و شناساندن جایگاه والای آن در فرآیند جامعه پردازی و بالخصوص مقوله تمدن سازی بیش از گذشته آشکار می نماید. بطوریکه مطالعه ماهیت و جایگاه علوم انسانی و بررسی شاکله آن در جوامع اسلامی، از الزامات تمدن پژوهی محسوب شده؛ بی شک بواسطه توجه به این عرصه علاوه بر احیاء روح حاکم بر تمدن اسلامی، نجهت گیری به سوی تحقق تمدن نوین اسلام قاعده مند و نظامند ترسیم خواهد شد.

به عبارت دیگر وقتی صحبت از جامعه اسلامی و در نهایت تمدن اسلامی به میان می آید در مرحله نخست می بایست توجه همگان به پدید آمدن ساختاری باشد که علوم انسانی بر مبنای آن پایه گذاری شده است. (حسینیان ۱۵، ۱۳۹۱) در این میان یکی از اصول مهمی که نباید مورد فراموشی قرار گیرد این نکته است که شناخت هویت انسان با بهره مندی از نوعی حوزه مطالعاتی شکل می گیرد که مستند به فرآیندهای روشی و یا فرآیندهای منطقی باشد. چراکه اساسا بررسی جوامع انسانی و هویت حاکم بر آن فرآیندی سیال و پیچیده است؛ لذا عرصه علوم انسانی عرصه شناخت ها و تحلیل های ژرف نگرانه و چند ساحتی می باشد. بنابراین در تعریف انسان بینش ها و دیدگاه های فلسفی و اخلاقی نقش مهمی را به عهده خواهند داشت. در نتیجه جهت شناسایی ابعاد مختلف از جوامع انسانی می بایست زاویه و افق دید مشخص شود و معلوم گردد که انسان در محیط زندگی خویش و در برابر جامعه چه نقشی دارد و تعریف آن جامعه مورد مطالعه از انسان مطلوب بر چه اساس استوار چیست؟

در نگاه اسلامی انسان اگرچه از ارزش بالایی در عالم خلقت برخوردار است، اما این برتری از یک سو در تعامل و ارتباط با انسان ها است و از سوئی دیگر قدرتی برتر از قدرت انسانی وجود دارد که انسان باید پیرو آن باشد؛ به عبارت دیگر انسان محور عالم و خلقت نیست، بلکه محوریت با اراده الهی است. بنابراین در ارتباط بین انسان با سایر موجودات عالم خلقت اراده انسان تابع اراده الهی است. اینجاست که در جهت ایجاد مسیر رشد مناسب انسان در فرآیند تمدن سازی و با هدف تعامل با سایر انسان ها می بایست بسترهای صحیحی فراهم شود؛ از این رو علوم انسانی پیوسته می تواند زمینه ساز چنین فضایی باشد. (خسروپناه ۱۳۹۳، ۱۱۹)

۱. Civilization Study

۲. Socialization



لذا وقتی در یک جامعه اسلامی از علوم انسانی صحبت به میان می‌آید در حقیقت اهمیت موضوع از این جهت است که این علوم چارچوبی را فراهم می‌کنند تا توانمندی‌های انسان‌ها به واسطه تربیت مبتنی بر فرهنگ اسلامی در مسیر تحقق مدنیت و قانونمندی^۳ و همچنین حصول انتظام اجتماعی به استخدام درآید؛ عناصری که هرکدام به منزله عناصر تمدن ساز می‌توانند از یک طرف جامعه را در مسیر رشد کمالات انسانی قرار دهند و سوئی دیگر جهت گیری آن جامعه را به سمت تمدن سازی نوین اسلامی هدایت نمایند. به عبارت دیگر علوم انسانی بر مبنای نوع نگرش به ماهیت، وجود و حقیقت انسان و موقعیت وی در جهان و نسبت او با هستی نضج می‌گیرد و از همین رو می‌بایست کلیت این علوم را به مثابه علوم راهبردی و تمدن ساز در نظر گرفت. حتی چنین به نظر می‌رسد که جبران عقب ماندگی‌های عینی ناشی از گسترش روز افزون صنعت^۴ و فن آوری^۵ شیز وابسته و وامدار نوعی تحول در نگرش‌های مبنایی علوم انسانی و فضا سازی کلان اجتماعی برای تغییر در این نگرش‌هاست.

در حقیقت علوم انسانی چیزی جز تفکر اجتماعی و پیشینه تاریخی و فرهنگی نیست. چراکه فهم، تبیین، تحلیل و نظریه پردازی در باب پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی که در چارچوب تاریخی و فرهنگی خاص خود اتفاق می‌افتند، ضرورتاً ماهیت درون فرهنگی دارد. بر همین اساس دانش بشری را می‌توان در سه حوزه علوم الهی و ماوراء الطبیعه، حوزه علوم انسانی و اجتماعی و حوزه علوم مادی و طبیعی قرار داد. بخشی از دانش که به حوزه علوم انسانی تعبیر می‌گردد، دارای قلمرو و حیطة شناختی و معرفتی خاصی است که مبنای فلسفی این علوم هم در ساختار تمدنی و هم روح حاکم بر آن تمدن نقش بسزایی را ایفا می‌کند. (نورمحمدی، ۱۳۸۸، ۴۴)

ضرورت پژوهش

تمدن نوین اسلامی از پرمعناترین مفاهیمی است که در منشور چهل ساله گفتمان انقلاب اسلامی رشد و نمو یافته است و به ویژه در سال‌های اخیر به منزله یک مقصد آرمانی و مطلوب نهایی بارها مورد تأکید رهبر فرزانه انقلاب قرار گرفته است. لذا امروزه انجام تحقیقات بنیادین در این حوزه تمدنی از اهم مطالعات آینده پژوهشی در جامعه علمی ایران اسلامی به شمار می‌رود. بنابراین مقاله حاضر تلاش دارد تا ضمن یادآوری اهمیت موضوع ضرورت شکل گیری تمدن نوین اسلامی در عصر معاصر و همچنین بررسی معنایی و مفهومی تمدن مذکور، در صدد قرار گرفته است تا به تاسی از منظومه فکری مقام رهبری به عنوان الگویی کارآمد و کار ساز در راستای نیل به این نقطه نهایی، تأکیدات ایشان را با هدف ضرورت تحول در علوم انسانی که به مثابه راهبردی اساسی در تحقق تمدن نوین اسلام است بازکاوی نموده، زمینه لازم را برای روشن شدن ابعاد کلان این مقصود فراهم نماید.

۱. Education
۲. Islamic Culture
۳. Legality
۴. Industry
۵. Technology

روش پژوهش

این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و از نظر ماهیت در زمره تحقیقات توصیفی - تحلیلی است. بنابراین اطلاعات اولیه با مراجعه به منابع و داده های معتبر گردآوری شده و مفاهیم مورد نیاز با روش تحلیل محتوایی استخراج گردیده است. در این پژوهش که بنیان نظری دارد روش نمونه گیری بر مبنای نمونه گیری هدفمند از منابع مکتوب و متون اصیل اسلامی انجام گرفته است. بدین معنا که به جای انتخاب جامعه آماری انسانی، داده های پژوهش از طریق مطالعه و تحلیل نظامند آثار و متون معتبر گردآوری شده است. این منابع شامل متون دینی و آثار اندیشمندان برجسته اسلامی در حوزه های فلسفه، کلام، معرفت شناسی و علوم انسانی بوده اند. روشن است که هدف از این شیوه نمونه گیری، دستیابی به بنیان های نظری و استخراج گزاره های کلیدی در زمینه تحول علوم انسانی متناسب با تمدن نوین اسلامی است.

نتایج پژوهش بیانگر آن است که تحول علوم انسانی در منظومه ی فکری اسلام باید بر سه محور اصلی استوار گردد. بازنگری در مبانی معرفت شناسی علوم انسانی بر اساس پیوند عقل و وحی؛ تدوین انسان شناسی اسلامی که انسان را موجودی الهی، دارای فطرت و غایت مند معرفی می کند؛ استقرار نظام ارزشی توحیدی به عنوان بنیان غایی روش شناسی و هدف گذاری در علوم انسانی. یافته ها همچنین حاکی از آن است که تحقق تمدن نوین اسلامی، در گرو شکل گیری علوم انسانی است که قادر به تولید معنا، نظام ارزشی و راهبردهای اجتماعی برآمده از جهان بینی توحیدی باشد. لذا علوم انسانی اسلامی باید ضمن بهره گیری از تجربه های علمی جهان مدرن، چارچوب نظری خود را از منابع وحیانی و عقلانی اسلام اخذ نماید تا بتواند الگویی کارآمد و بومی در حل مسائل عرصه های مختلف ارائه دهد.

واکوی چالش های پیش روی علوم انسانی رایج و ضرورت ایجاد تحول در آن

علوم انسانی مدرن بر خلاف ادعای بی طرفی، محصول شرایط تاریخی، فرهنگی و فلسفی خاص و منبعث از جغرافیای مغرب زمین است. از آنجاکه این علوم به لحاظ بنیادین و مبانی نظری خویش، در تقابل با جهان بینی اسلامی قرار دارند. از این رو لازم است تا پارادایم های این شاخه از علم از سوی نخبگان و دانشگاهیان مورد نقد و بررسی قرار گیرند. چراکه در ادامه این نگاه نقادانه است که یک تحول عمیق در علوم انسانی رایج ایجاد خواهد شد. تحولی که ضمن هم سوئی با آموزه های اسلامی بتواند اضلاع تمدن نوین اسلامی را تقویت نماید.

از این رو می بایست بدین نکته توجه نمود که معرفی لایه های متعارض از علوم انسانی امروزی که با مبادی دین مقدس اسلام در مواجهه است و همچنین تلاش در جهت رفع چالش های مذکور از الزامات و دلایل ضرورت ایجاد تحول در علوم انسانی به شمار می رود.



چالش های معرفت شناختی^۱

تحول در علوم انسانی مستلزم بازتعریف مبانی معرفت شناختی است که بر همان اساس شکلگیری روش شناسی^۲ جدید نیز صورت گیرد. بطوریکه می بایست یک الگوی جدید و منطقی بر مبنای آموزه های منبعث از وحی و سیره تولید گردد.

مطالعات بیانگر این مطلب است که پایه معرفت شناختی در علوم انسانی امروزی بر تجربه گرایی^۳ و عقل گرایی^۴ ایزاری استوار بوده است. بر همین اساس تنها معرفت معتبر معرفتی است که از طریق حس و تجربه حسی قابل بازیابی باشد. این نگاه که به پوزیتیویسم^۵ مشهور است هرگونه اشاره به مفاهیم متافیزیکی، غیبی و دینی و وحیانی را از دایره معرفت علمی خارج می کند. (Smith, 2003, p.45)

نتیجه این نگاه ظهور سکولاریسم روش شناختی است. یعنی حتی اگر یک پژوهشگر علوم انسانی معتقد به مبادی اعتقادی باشد در روش تحقیق خود مجبور است که خداوند را داخل پارانز بگذارد و صرفاً به تحلیل امور مادی و دنیوی پردازد. مسلم است که این قاعده حاکم بر علوم امروزی مستقیماً با معرفت شناسی اسلامی که وحی را به منزله منبع یقینی و معتبر برای کسب معرفت می داند در تضاد و تعارض است. به بیان دیگری از مهدی گلشنی: «علم سکولار در ساحت های مختلف خود آن علمی است که محقق اش خود را از هر گونه ارجاع به امر مقدس محروم کرده است». (گلشنی، ۱۳۹۰، ۷۸)

به بیان دیگر اگر علوم انسانی تنها به روش های تجربی و حسی اکتفا نماید و دیگر روش های معرفتی نظیر عقل، شهود و وحی را به رسمیت نشناسد، آنوقت بدلیل این انحصار گرایی روش شناختی، دچار فقر معرفتی و همچنین ناتوانی در تبیین جامع نگرانه ای از پدیده های انسانی خواهد شد. امروزه معرفت شناسی مدرن مبتنی بر شک سیستماتیک است که به گفته آنتونی گیدنز به عمق زندگی روزمره و وجدان فلسفی نفوذ کرده است. به اعتقاد او این نوع از شک دائمی منجر به عدم قطعیت و در نتیجه بی قراری وجودی انسان مدرن شده است. (گیدنز، ۱۳۷۸، ۳۰۲)

بی تردید این نوع نگرش مادی گرایانه و غیر الهی علوم انسانی را از دایره کسب حقیقت و معرفت جوئی خارج می نماید. به بیان دیگری کاربست چنین شیوه ای که محصول نگاه سطحی نگرانه و مجرد غرب است، بالاجبار جهت گیری علوم انسانی را به سمت توصیف صرف امور مادی سوق خواهد داد و پیوسته آنرا از توصیه و هدایت به سمت ارزش های متعالی عاجز خواهد کرد. به بیان دیگر از الزامات اساسی ایجاد تحول در علوم انسانی رایج یک دگرگونی معرفتی است. بر

۱. Epistemology

۲. Methodology

۳. Empiricism

۴. Rationalism

۵. Positivism

همین اساس عقل خودبنیاد و تجربه گرایی صرف در نگرش مادی گرایانه غرب از مولفه های اصلی محسوب می گردد. لیکن در نگاه اسلامی دین به عنوان مبنا و جهت دهنده بوده و می تواند با هدایت عقل و کارکرد وحی، انسان دارای روح را از بعد صرفاً مادی آن متمایز نماید. در حقیقت معرفت شناسی اسلامی که می بایست مرکز تحول بر علوم انسانی قرار گیرد، پیوسته وحی را به عنوان منبع معتبر معرفت می پذیرد. چنانچه تأکید می گردد که «تلفیق عقل و وحی می تواند روش شناسی جدیدی را در علوم انسانی ایجاد نماید» (خسروپناه، ۱۳۸۹، ۱۸۷). همچنین در معرفت شناسی اسلامی ایمان به منزله شرط فهم حقیقت تلقی می گردد. چنانچه نصر می نویسد: «سکولاریزاسیون معرفت باعث جدایی علم از ارزش شده است.» (نصر، ۱۳۷۵، ۲۰۳)

به علاوه عقلانیت اسلامی در مقابل عقلانیت ابزاری غرب، عقلانیت ارزش مدار است. چنانچه این عقلانیت علوم انسانی را هنجاری می سازد. (حائری یزدی، ۱۳۶۰، ۹۲)

جدول شماره ۱: مقایسه معرفت شناسی اسلامی و سکولار

ابعاد معرفت شناسی	علوم انسانی سکولار	معرفت شناسی سکولار
منابع معرفت	تجربه و عقل خود بنیاد	حس، عقل، شهود و وحی
معیار معرفت	کاربردی بودن علم	مطابقت با و سازگاری با عقل و نقل
نقش ارزش ها	حذف ارزش ها در علم	هدایت علوم توسط ارزش ها
روش شناسی	تجربه گرایی و عقلانیت ابزاری	تنوع روش ها توأم با عقلانیت جامع
هدف معرفت	تسلط بر طبیعت و انسان	قرب الهی و تعالی بخشیدن به انسان

چالش های انسان شناختی^۱

اصرار بر تقلیل دادن انسان به موجودی تک بعدی و مادی که صرفاً محصور در این دنیای ظاهری است، از بحران آفرینی های اساسی به شمار می رود که امروزه و بدنبال رنسانس^۲، نظریه های مدرن علوم انسانی با تمام قوای خویش بدنبال بسط و گسترش آن هستند. انسان شناسی علوم انسانی رایج مبتنی بر اومانیزم است که انسان را محور و معیار همه چیز قرار می دهد. واضح است که این نوع از انسان شناسی با بحران هایی اساسی مواجه است. در علوم انسانی سکولار، انسان به موجودی صرفاً مادی تقلیل یافته است و ابعاد معنوی، روحی و متعالی وی نادیده گرفته می شود. بی تردید این نگاه تک بعدی به انسان منجر به بحران هویت و معنا در زندگی انسان مدرن شده است. (گوستاو یونک، ۱۳۸۵، ۲۱۲)

در این دیدگاه انسان بعنوان ماشینی پیچیده در نظر گرفته می شود که رفتارهایش صرفاً بر اساس غرائز و عوامل محیطی قابل تبیین و تشریح است. همچنین با انکار مبنای ماورائی برای انسان، ارزش های اخلاقی به قراردادهای اجتماعی نسبی

۱. Anthropology

۲. Renaissance



تقلیل یافته که هیچ مبنای عینی و ثابتی ندارند. این مساله نیز به بحران اخلاق و ارزش های انسانی در جوامع مدرن انجامیده است. (شولتس ۱۳۷۵، ۶۶) این در حالی است که انسان شناسی اسلامی، انسان را موجودی دو ساحتی (مادی و معنوی) می داند. چنانچه تاکید می گردد: «نگاه یک بعدی به انسان در غرب، اساساً علوم انسانی را به انحراف کشانده است». (خسروپناه ۱۳۸۹، ۱۱) انسان شناسی مدرن امروزه از منظر غرب نشینان انسان را به حیوان ناطق یا Homo Economicus تقلیل می دهد. در این نگاه انسان موجودی است صرفاً مادی با غرائز و تمایلاتی که در هر زمان و بسته به هر شرایطی می بایست به حداکثر برسند. مکاتبی به مانند مارکسیسم، فرویدیسم و اگزیستانسیالیسم هر کدام به نوعی جنبه ای از انسان را برجسته می کنند. این در حالی است که سایر ابعاد را نادیده گرفته اند. (Taylor, 2007, p. 12)

اما در مقابل انسان شناسی اسلامی انسان را موجودی دارای «فطرت»، «اختیار» و «مسئولیت» می داند که بعد مادی و معنوی دارد و در مسیر «حرکت جوهری» به سوی کمال و قرب به خداوند در حرکت است. (مطهری ۱۳۵۷، ۱۲۰) به عبارت دیگر در میان نظریه های اسلامی برخلاف نظریه پردازان غربی، تدوین الگوی انسان می بایست بر اساس آیات قرآن و نصوص روایی ترسیم گردد تا بتواند به منزله مبنای علوم انسانی قرار گیرد. (مصباح یزدی ۱۳۷۵، ۴۶)

از این حیث نظریه های روانشناسی غربی که بر سائق های جنسی (فروید) و یا تطابق با محیط (رفتار گرایی) تأکید می کند و یا نظریه های اقتصادی که پیوسته نفع شخصی را محور قرار می دهند، هیچ کدام قادر به تبیین تمام ابعاد پیچیده انسان فطرت محور نیستند. در نتیجه راهکارهای آنها برای جامعه اسلامی ناکارآمد و گاهی حتی ویرانگر هم خواهد بود. چنانچه تصریح شده است که: «علوم انسانی سکولار نه تنها در حل مسائل جامعه اسلامی درمانده است، بلکه خود عاملی برای تولید بحران تبدیل شده است». (خسروپناه ۱۳۹۲، ۴۵)

بنابراین اصرار جوامع اسلامی و فرهیختگان این عرصه به ادامه روند کپی برداری و یا ترجمه صرف علوم انسانی با منشأ تفکر غربی که به معنای استعمار نرم در ساحت فرهنگی و وابستگی فکری است، نمی تواند مولفه های تمدن عظیم اسلامی را بازیابی نماید. بر همین اساس اتکاء صرف و گاهی ترجمه های سرد و بی روح از متون غرب، حصول تمدن اسلامی را با چالش های اساسی مواجه خواهد نمود.

جدول شماره ۲: مقایسه انسان شناسی اسلامی و سکولار

ابعاد انسان شناسی	علوم انسانی سکولار	علوم انسانی اسلامی
ماهیت انسان	موجودی مادی و بیولوژیک	موجودی دارای ابعاد مادی و معنوی
منزلت انسان	محور و معیار همه چیز (اومانیزم)	خلیفه الله و عبد خدا
هدف زندگی	حداکثر لذت و منفعت طلبی	قرب به خدا و تکامل در مسیر اطاعت پذیری
مبنای اخلاق	قرار داد اجتماعی و نسبی گرایی	فطرت الهی و ارزش های انسانی
آزادی انسان	آزادی مطلق از قیود	آزادی در چارچوب عبودیت

چالش های هستی شناختی^۱

علوم انسانی رایج بر اساس هستی شناسی مادی شکل گرفته است. بر این اساس هرگونه بُعد متافیزیکی^۲ یا قدسی از دایره معرفت و هستی شناختی حذف شده است و واقعیت و شناخت آن صرفاً به امور مادی، وجوه ظاهری و عناصر محسوس تقلیل یافته است. (خوسه ۱۳۷۶، ۱۱۲)

بی تردید سیطره این تقلیل گرایی در هستی شناختی منجر به چالش های اساسی شده است. برای مثال در علوم انسانی سکولار، جهان فاقد هدف و غایت است و صرفاً بر اساس روابط علی مادی تفسیر می گردد. این نگاه جهان را به ماشین بی هدفی تبدیل می کند که فاقد معنا و جهت است.

بعلاوه با انکار هرگونه نقش ماورائی در جهان، تدبیر و حکمت الهی از دایره تفسیر جهان حذف می گردد و جهان تنها محصول تصادف و ضرورت های مادی تلقی می گردد. واضح است که امروزه در اثر چنین مفهوم تقلیل گرایانه، طبیعت بعنوان منبعی برای بهره کشی انسان تبدیل شده است. همین امر باعث بحران های زیست محیطی شده است که خود نشان دهنده ناکارآمدی این دیدگاه در تنظیم رابطه انسان با جهان هستی است. (گولدنر ۱۳۷۳، ۶۵)

لیکن هستی شناسی اسلامی در مقابل هستی شناسی سکولار، هستی را محدود به عالم مادی^۳ نمی داند. چنانچه علامه حسن زاده آملی بیان می دارد: «هستی شناسی اسلامی مبتنی بر توحید و دارای سلسله مراتب طولی از عوالم مختلف است. (حسن زاده آملی ۱۳۸۲، ۵۷) بی تردید این نوع از نگرش علوم انسانی را از حصر گرایی مادی نجات خواهد داد. چراکه در هستی شناسی اسلامی، جهان آیه ای از آیات الهی است و نشانه خداوند است؛ نه موجودی خودبسنده. بر همین اساس این نگاه غایت مندی و جهت داری نظام هستی را به علوم انسانی تزریق می کند. (مصباح یزدی ۱۳۸۵، ۹۲)

لذا هستی شناسی اسلامی مبتنی بر توحید بوده و غایت مدار و قدسی نگر است. این درحالی است که هستی شناسی مبتنی بر اندیشه سکولار بر پایه ماده گرایی نهادینه شده است. بطوریکه به استناد این نوع از نگرش که همه چیز محدود به عالم مادی است، جهان و سلسله مراتب آن تصادفی متصور شده است. بی تردید چنین نگرشی نه تنها قدسی نگر نخواهد بود، بلکه عرفی نگری را بدنبال خواهد داشت.

جدول شماره ۳: مقایسه هستی شناسی اسلامی و سکولار

هستی شناسی اسلامی	هستی شناسی سکولار
مبتنی بر توحید	مبتنی بر ماده گرایی
دارای سلسله مراتب طولی	محدود به عالم مادی
غایت مدار	تصادفی و بی هدف
قدسی نگری	عرفی نگری

^۱Ontological

^۲Metaphysical

^۳Material World



بررسی این لایه ها به وضوح نشان می دهد که علوم انسانی موجود در سطوح بنیادین خویش بطور معناداری با مبانی اسلامی ناسازگار است. بنابراین ایجاد تحول در علوم انسانی یک گزینش و انتخاب نیست. بلکه یک ضرورت معرفتی است که به وسیله آن جوامع اسلامی می توانند از تناقض های درونی و حتی شکلی رهایی یافته و با رسیدن به هویت مستقل به یک ضرورت تمدنی نائل گردند.

جدول شماره ۴: ضرورت تحول در علوم انسانی: ارائه یک استدلال سه لایه ای

لایه (Layer)	توضیح	دلیل ضرورت تحول
لایه هستی شناسی (Ontology)	نگاه به چیستی و چگونگی جهان و واقعیت: علوم غربی: جهان مادی و مستقل از خداست. علوم اسلامی: جهان مخلوق، نشانهدار (آیه) و متصل به خداست	به واسطه تحول نگاه متفاوت به واقعیت، سوالات متفاوت، روش های گوناگون و در نهایت نظریه های متفاوتی تولید می گردد. مثال در حوزه اقتصادی: سوال: آیا منابع محدود هستند؟ پاسخ: رزق از جانب خداست و محدود به ماده نیست.
لایه انسان شناسی (Anthropology)	نگاه به ماهیت انسان: علوم غربی: انسان حیوان ناطق یا مجموعه ای از غرائز. علوم اسلامی: انسان دارای فطرت، روح الهی، آزادی، مسئولیت و کرامت ذاتی است.	چون موضوع علوم انسانی «انسان» است. اگر تعریف از انسان عوض شود تمامی علوم مربوط به او دگدگون خواهد شد. مثال در روانشناسی: آیا گزینه جنسی محور است یا تعالی روح؟
لایه معرفت شناسی (Epistemology)	نگاه به چگونگی کسب معرفت: علوم غربی: عقل تجربی و حس یگانه منبع شناخت. علوم اسلامی: عقل، حس، قلب (عرفان) و وحی	زیرا روش شناسی علم از معرفت شناسی نشأت می گیرد. اگر وحی را بعنوان منبع شناخت بپذیریم، بسیاری از نظریه ها می بایست از متون دینی استنباط شود. مثال: قانون گذاری برای جامعه در حوزه حقوقی

راهکارهای موثر در کنترل چالش های علوم انسانی رایج

همانگونه که روشن گردید بی شک علوم انسانی رایج با چالش هایی بنیادین مواجه است که ریشه در مبانی اندیشه ای و فلسفی غرب دارد. لیکن بدیهی است تا زمانی که این چالش ها و بحران آفرینی ها مورد نگاه نقادانه قرار نگیرد و الگوهای متعالی و برتر جایگزین آنها نگردد، امکان کنش گری علمی و متقن در علوم انسانی ممکن نخواهد بود. در چنین شرایطی مادامی که ابعاد و اضلاع علوم انسانی رایج از آبشخور مبادی اندیشه ای غرب سیراب گردد، نه تنها نسخه شفابخش و پاسخگو به جوامع اسلامی عرضه نخواهد گردید، بلکه این خود مانع اصلی در تحقق تمدن نوین اسلامی محسوب خواهد

شد. لذا در همین راستا بررسی راهکارها و الزامات موثر در کنترل چالش‌های علوم انسانی رایج، از ضروریات مباحث تحول در علوم انسانی به شمار خواهد می‌رود. ضرورتی که دستیابی بدان می‌تواند تحقق تمدن نوین اسلام را میسر نماید.

توجه به مبانی هستی‌شناختی توحید محور

در بررسی لایه‌های چالش‌آفرین در علوم انسانی رایج ملاحظه گردید که یکی از سطوح این تضاد و اضلاع بحران افروز، تفاوت در مولفه‌ها و پارامترهای موجود در ساحت هستی‌شناختی است. بنابراین مادی‌گرایی هستی‌شناختی مهم‌ترین موضوعی است که در ساختار ایجاد تحول در علوم انسانی می‌بایست مورد توجه قرار گیرد.

چراکه ماده‌گرایی^۱ یا فیزیکیالیسم^۲ معتقد است که تنها واقعیت موجود واقعیت مادی و فیزیکی است و همه پدیده‌ها از جمله آگاهی ذهن و احساسات را می‌توان با ویرگی‌ها و فرآیندهای مادی تقلیل داد. (رجایی، ۱۳۸۹، ۷۷) از این حیث برای ایجاد تحول در چنین رویکردی می‌بایست به برخی راهکارهای نظری پرداخت می‌گردد.

بی‌تردید آنچه در مسیر بنیان نهادن علوم انسانی مطلوب و جایگزین می‌بایست مورد توجه قرار گیرد، توجه به مبانی فلسفی و مبادی هستی‌شناختی بر مدار نگرش توحید مآبانه است. به عبارت دیگر در هستی‌شناسی با محوریت اسلامی خویش، جهان مقوله‌ای خدامحور است. جهان آفریده خداست و به سوی او در حال حرکت است. بر همین اساس واقعیت هیچگاه منحصر در عالم مادی نیست. بلکه شامل عوالم غیب و ملکوت نیز می‌شود. این نگاه «واقع‌گرایی توحیدی» در مقابل «طبیعت‌گرایی» که همان Naturalism در علوم مدرن قرار می‌گیرد که تنها عالم طبیعت را واقعی می‌داند. (صدر، ۱۳۸۰، ج ۱/۲۳)

از این منظر پدیده‌های انسانی و اجتماعی نیز تنها تابع علل مادی نیستند. بلکه تحت تأثیر عوامل غیر مادی و معنوی، اختیار انسان و سنت‌های الهی حاکم بر تاریخ نیز قرار دارند. بی‌شک این نوع از نگرش جامع بینانه افق بسیار وسیع‌تری را در دسترس به عناصر تحقیق و معرفی مولفه‌های تبیین‌را در اختیار پژوهشگر علوم انسانی قرار می‌دهد. ضمناً ارتقای هستی‌شناسی از طبیعت‌محوری به آفرینش‌مداری مقوله‌ای است که می‌بایست از آن غافل نشد.

در نگاه توحیدی جهان طبیعت^۳ به معنای یک سیستم خود بسنده و تصادفی نیست. بلکه یک پدیده متعالی و الهی بنام آفرینش^۴ است. در این نگاه کل آفرینش و مراتب هستی اساساً به منزله موجودی است که وجودش و امدار و غیر ذاتی است و به طور مستمر از سوی منبعی برتر (الله) فیض وجود دریافت می‌کند. (همان) بی‌تردید این نوع نگرش توحید مآبانه می‌تواند جهان را از حالت ماده صرف خارج کرده و به آن حیثیتی قدسی و معنادار ببخشد. در حقیقت از دیدگاه اسلامی

۱. Materialism
۲. Physicalism
۳. Nature
۴. Creation



جهان دارای هدف و غایتی است و به سوی کمال مطلق در حرکت است. بی شک این نوع نگرش به جهان و زندگی انسان معنا می بخشد و وی را در مسیر تکامل خویش هدایت می کند. همچنین اگر کل مراتب هستی تحت تدبیر و ربوبیت الهی قرار گیرد؛ بطوریکه اذعان شود که هیچ رویدادی خارج از اراده و حکمت او نیست، جهان منظومه ای منظم و حکیمانه خواهد بود که پیوسته بر اساس عدل و تدبیر الهی اداره می گردد. ذیل چنین اندیشه ای است که طبیعت مخلوق و مظهر خداوند است. دارای قداست است؛ بنابراین بهره برداری از آن الزامی می بایست بر اساس قواعد اخلاقی و انسانی و در چارچوب حفظ تعادل زیستی باشد.

نقد مبانی معرفت شناختی ماده گرایانه

باید توضیح داد که علم تجربی^۱ با تمام روش های خود تنها میتواند جنبه های فیزیکی و قابل اندازه گیری جهان هستی را مطالعه نماید. لیکت این روش و اتکا صرف بدان ذاتاً قادر به مطالعه امور غیر مادی به مانند آگاهی ناب و مفاهیم انتزاعی مانند عدالت یا زیبایی و یا امر متعالی نیست. بنابراین ادعای اینکه فقط آنچه مادی است واقعی است یک ادعای فلسفی ناقص غرب بوده نه یک نتیجه علمی مستحکم و قانع کننده.

ضمناً ماده گرایی با یک چالش اساسی روبروست و آن مسیله تقلیل گرایی^۲ است. بدین معنا که تقلیل گرایی سعی دارد تا همه چیز را به سطح فیزیک و شیمی تقلیل دهد. اما آیا می توان مباحثی همچون عشق فداکاری و یا تجربه زیبا شناختی یک هنر و یا تصویر را صرفاً به فعالیت مغز و کارکرد نورون ها تقلیل داد؟ در این بین پرداختن به عناصر معرفت شناسی جامع نگرانه و تاکید بر همراستایی عقل، تجربه و وحی اصل مسلم به نظر می رسد.

معرفت شناسی اسلامی از یک سو به ساحت عقل برهانی و عقل شهودی توجه دارد. و از سویی دیگر حس و تجربه و وحی به عنوان منابع معتبر چنین اندیشه ای محسوب می گردد. بطوریکه این منظر از معرفت شناختی پیوسته کثرت گرایی روشی توحیدی را پیشنهاد می دهد. به این معنا که هر روشی اعم از کیفی، کمی و یا تفسیری در جای خود اعتبار لازم را داراست. اما لازم است که هر یک تحت هدایت و کارکرد ارزش ها و اهداف متعالی اسلامی قرار گیرد. (Bakar, 1999, p. 112) وحی به عنوان منبع یقینی نقش تصحیح کننده و هدایت گرانه ای را برای عقل و تجربه دارد و مانع انحراف آن دو می گردد. بی تردید چنین اندیشه ای که می بایست از کاربرد آن در ایجاد تحول علوم انسانی رایج بهره جست، عاملی است که باعث می گردد جوامع انسانی از عقل گرایی افراطی و هم چنین تجربه گرایی صرف اجتناب ورزند.

۱. Science

۲. Reductionism

لزوم توجه به انسان شناسی فطرت محور^۱

از آنجاکه انسان دارای سررشت الهی است که او را به سوی حقیقت، خیر، زیبایی و خداگرایی سوق می دهد (مطهری ۱۳۶۲، ۹۸). بنابراین مبنای انسان شناختی در علوم انسانی و اسلامی فطرت خواهد بود. فطرت مجموعه ای از استعدادها و قوایی است که بصورت امر تکوینی در نهاد انسان به ودیعه گذاشته شده است. بر همین اساس انسان خلیفه الله است و دارای کرامت ذاتی. این نگرش کاملاً در مقابل نگاه تقلیلی مدرن به انسان قرار دارد. بر این اساس هدف علوم انسانی تنها توصیف رفتار انسان نیست. بلکه کمک به شکوفایی این استعدادهای فطری و هدایت او به سمت قرب الهی است.

بنابراین در نگاه جامع نگرانه مبتنی بر مبادی اسلامی، انسان موجودی دارای ابعاد مادی و معنوی است که فطرتی خداگونه دارد. بی تردید چنین نگاه جامع پیوسته از نفوذ و چالش های بحران آفرین که محصول بینش تقلیل گرایی انسان شناسی سکولار بوده است جلوگیری می کند. همچنین در نگاه اسلامی انسان به عنوان خلیفه خداوند بوده و از کرامت ذاتی برخوردار است. چنانچه این کرامت مبنای حقوق و تکالیف او قرار می گیرد.

علل ضرورت تحول در علوم انسانی در جهت نیل به تمدن نوین اسلامی

هر تمدنی برای استمرار و توسعه خود نیازمند نرم افزارهای معرفتی^۲ خاص خود است. در این بین تمدن نوین اسلامی نیز با اصالت دادن به منابع متعالی و ارزش های الهی، اولا عدم همراهی خود را با عقل گرایی خودبنیاد تمدن غرب نشان می دهد. ثانیاً تحقق و بالندگی خود را تضمین می نماید. لذا بر سبب آندسته از نیازهای تمدن نوین اسلام که پاسخ آنان با ایجاد تحول در علوم انسانی رایج ارائه می گردد از راهبردهایی است که باید مورد توجه قرار گیرد.

لزوم پاسخگویی به مسائل بومی^۳

علوم انسانی رایج عمدتاً در پاسخ به مسائل و نیازهای جامعه غربی توسعه یافته اند. بطوریکه نوعاً قادر به پاسخگویی به نیازهای جامعه اسلامی نیستند. برای مثال علوم انسانی مستخرج از مبادی غرب که متأسفانه امروزه رواج آن در دانشگاه ها و محافل علمی واقعیت ناخوشایندی است، هیچگاه به مباحث اساسی جامعه اسلامی نظیر بحران هویت، عدالت اجتماعی، استکبار ستیزی و موضوعاتی همچون خانواده و تحکیم این نهاد مقدس نمی پردازد. به عبارت دیگر این علوم به ارزش های الهی و هنجارهای اسلامی بی اعتنا بوده و در بسیاری از موارد راهکارهای پیشنهادی آنها با ارزش های اسلامی حتی در تعارض و رویارویی هستند. چراکه به تعبیری نظریه های علوم انسانی رایج و امروزی بر اساس بافت فرهنگی^۴ جامعه غربی توسعه یافته اند و با شرایط فرهنگی جامعه اسلامی کاملاً ناسازگارند. (واعظی ۱۳۹۸، ۵۶)

۱. Nature Oriented
۲. Intellectual Softwar
۳. Native Issues
۴. Cultural Context



از این رو اداره جامعه اسلامی در راستای تحقق تمدن نوین اسلامی نیازمند تولید دانش بومی و متناسب با ارزش ها و آرمان های خود است. به عبارت دیگر حکمرانی اسلامی مستلزم نظریه ها و مدل های مدیریتی است که بر اساس آموزه های اسلام طراحی شده باشند. به بیان روشن تر جوامع اسلامی در دستیابی به الگوی پیشرفت متناسب با ارزش های خود نیازمند نظریه های اقتصادی، اجتماعی- سیاسی و.. مبتنی بر فرهنگ بومی است که از مجرای علوم انسانی اسلامی قابلیت دسترسی و استخراج دارند. لذا علوم انسانی رایج و امروزی ضرورتاً می بایست به نحوی متحول گردد که بتواند همسو با قواعد الهی، کارکردهای خود را در پاسخگویی به نیازهای جامعه به عینیت برساند.

لزوم بهره مندی از کاربریست علوم انسانی با هدف بهره وری جامعه اسلامی

بنابر آنچه گذشت ملاحظه گردید که علوم انسانی مدرن به عنوان مجموعه ای از دانش های حیات بشری به شمار می رود که موضوع اصلی آن انسان و ابعاد وجودی، فرهنگی و اجتماعی اوست. لذا این شاخه از علم نقش بی بدیلی در شکل دهی به نهاد های اجتماعی، سبک زندگی، ارزش ها و در نهایت هویت تمدن ها ایفا می کند. (Smith98,2003)

لیکن این علوم در بستر تاریخی رنسانس، اومانیسم و روشنگری اروپا زاده شدند و با مفروضات سکولاریستی و اومانیستی خود داعیه تفسیر جهان و انسان را بدون اتکاء به وحی و متافیزیک دارند. با این حال جهان معاصر با وجود پیشرفت های فناورانه درگیر بحران های عمیق معنوی، اخلاقی، خانوادگی و زیست محیطی است که بسیاری از صاحب نظران ریشه این ناکارآمدی در کاربریست ها را در مبانی معرفتی علوم انسانی مدرن جستجو می کنند. (رجبی ۱۳۹۰، ۲۱)

اما آنچه در جهان اسلام می بایست بدنبال آن بود، برخورداری از میراث غنی فلسفی، کلامی و عرفانی است که نه تنها هیچ هم سوئی با نگاه مادی گرایانه و سطحی نگرانه مغرب زمین ندارد، بلکه به ویژه با ظهور انقلاب اسلامی ایران ادعای کاربریست تمدنی آن بر پایه نگاه متعالی توحیدی و فرامادی تشدید گردیده است.

در این راستا روشن است که تحقق این ادعا بدون بازسازی علوم انسانی متکی بر مبانی وحی و مبادی اسلامی ناممکن خواهد بود. چراکه طبق نظریه های جدید در فلسفه علم به مانند پارادایم کوهن هیچ علم «بی طرف» و «خشتی» وجود ندارد. بطوریکه همه علوم تحت تاثیر پیش فرض ها و پارادایم های مسلط بر جامعه خود کارکردهایی را برای آن جامعه ایفا می نمایند. (Kuhn74,1962) با این او صاف علوم انسانی رایج که محصول پارادایم سکولار غرب است نمی تواند برای جامعه اسلامی که بر پایه پارادایم الهی و وحیانی استوار است بی طرف و مفید فایده باشد. بنابراین تولید علم در چارچوب مولفه های اسلامی و بومی یک ضرورت معرفتی محسوب می گردد.

از این حیث رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) معتقدند: «مسیر پیشرفت مسیر غربی نیست؛ مسیر منسوخ و برافتاده اردوگاه شرق قدیم هم نیست. بحران هایی که در غرب روی داده همه پیش روی ماست؛ می دانیم که این بحران ها

گریبانگیر هر کشوری خواهد شد که از آن مسیر حرکت کند. پس ما باید مسیر مشخص ایرانی اسلامی خودمان را در پیش بگیریم و در آن با سرعت حرکت کنیم. (خامنه ای ۱۳۸۷)

اما این نکته بسیار مهم به نظر می رسد که معظم له در ادامه تبیین راهبردها و پیش فرض های کارآمدی نظام، تحول در علوم انسانی را از الزامات رسیدن به این غایت می دانند و از منظر ایشان ایجاد تحول در این فرآیند شرط اساسی خواهد بود. حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله العالی) تصریح دارند: «ما برای تحقق الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در زمینه های گوناگون، نخست نیازمند نظریه سازی در علوم انسانی هستیم... چراکه بسیاری از حوادث دنیا و نیازمندی های جوامع حتی در زمینه های اقتصادی و سیاسی و غیره، محکوم نظرات صاحب نظران در علوم انسانی است. در جامعه شناسی، در روان شناسی، در فلسفه، آنها هستند که شاخص را مشخص می کنند. در این زمینه ها ما می بایست نظریه پردازی های خودمان را داشته باشیم و می بایست کار کنیم؛ باید تلاش کنیم. (همان)

بدیهی است که این تصریح و تأکید نشان دهنده این موضوع است که ارائه نوآوری های متناسب با فرهنگ اسلامی به ویژه در مسائل علوم انسانی از ملزومات پیشرفت همه جانبه بوده که در سایه قوه عاقله و استقلال فکری نخبگان محقق می گردد. بنابراین می بایست توجه نمود که اگر متفکران و مصلحان اجتماعی در صدد تحقق تمدن نوین اسلامی هستند، تعیین احصاء شاخص های لازم در پیشرفت های اجتماعی و سیاسی که از متن علوم انسانی مستخرج می گردد از ضروریات مسلم محسوب می گردد.

همچنین از دیدگاه رهبر معظم انقلاب «توجه به موجود بودن خمیر مایه برخی از علوم انسانی به مانند اصولی همچون عقلانیت و تجربه گرایی در میراث اسلامی و ایرانی» (خامنه ای ۱۳۶۸) از دلایل اصلی و ظرفیت های لازم در راستای امکان تحول در علوم انسانی است. ایشان در یکی از سخنرانی ها با صراحت دستیابی به برجستگی ها و نوآوری ها در علوم انسانی را کلید اساسی پیشرفت نهایی و بنیادی و ریشه دار کشور عنوان نموده اند. (خامنه ای ۱۳۹۱) ایشان تصریح دارند: «تمدن نوین اسلامی انباشت و تنظیم کلان و عقلانی معارف، نظریه ها، انکشافات تجارب و افق های جدید علمی اسلامی و انسانی و تجربی و کاربردی در قالب جهان بینی ها، سیاست گذاری ها، نهادها و سیستم های کلان و خرد برای اداره و پیشبرد جامعه اسلامی است... به عبارت دیگر تمدن نوین اسلامی محصول کلان تولید علم و یافته های علمی در همه حوزه های علوم و معارف الهی و بشری است». (خامنه ای ۱۳۹۰)

واضح است که از منظر امام خامنه ای (مدظله العالی) غایت نهایی و عینی در راستای بسط حرکت مستمر انقلاب اسلامی و تجسم تمام عیار آرمان های حاصل شده از این انقلاب بزرگ قرن، مقوله ای بنام تحقق تمدن نوین اسلامی است. اما به استناد بیانات معظم له روشن است که از اصلی ترین علل این چنین تحقیقی توجه به کاربردی بودن علوم و البته عرصه



علوم انسانی به معنای اخص آن است. ایشان فرمودند: «اصل موجودیت و تحقق تمدن عظیمی همچون تمدن نوین اسلامی ملزوم و معلول علل و لوازم بسیاری است که از آن جمله تولید علم در صورت عام و البته تولید علوم انسانی اسلامی بصورت مطلق و خاص است. (خامنه ای ۱۳۹۲) البته به استناد منشور فکری آیت الله خامنه ای این دو منظر از نگاه عام و خاص به تولیدات عرصه علم و دانش پیوسته همسو، همزمان، هماهنگ و همراه با هم است. بطوریکه رهبری بیان نمودند که: «نگاه خاص به تولید علوم انسانی اسلامی بخشی از نگاه عام به تولید علم است و از دل این نگاه عام می جوشد.» (خامنه ای ۱۳۷۹)

چراکه از دیدگاه ایشان: «علوم انسانی روح دانش است. حقیقتاً همه دانش ها، همه تحرکات برتر در یک جامعه مثل کالبدی است که روح آن علوم انسانی است. علوم انسانی جهت می دهد؛ مشخص می کند کدام طرف می رویم؛ ...وقتی علوم انسانی منحرف گردد و بر پایه های غلط و جهان بینی های غلط استوار گردد، نتیجه این می شود که همه تحرکات جامعه به سمت یک گرایش انحرافی پیش خواهد رفت.» (خامنه ای ۱۳۹۰)

متأسفانه امروزه گزاره هایی که به نام علوم انسانی شناخته می شود و در کتاب ها نوشته شده است، اساساً خاستگاه مغرب زمین دارند و خواه ناخواه تأثیر فرهنگ و ادبیات غرب در آنها تعبیه شده است. بطوریکه اصطلاحات در آنها با همان کلید واژگان موافق فرهنگ غربی شکل گرفته است؛ چراکه سردمداران و صاحبان آن نظریه های معروف، عمدتاً اهل مغرب زمین هستند. چنانکه متون دانشگاهی ما نیز با اندک تغییری، ترجمه ای از نظریه ها و آراء متفکرانی در اروپاست. لیکن گرچه بهره مندی از اصطلاحات و ادبیات این کتب خلی را در مطالعات علوم انسانی ایجاد نمی کند، اما بی تردید نظریه های زیربنایی که در مبانی و مبادی آنها منبعث از فرهنگ غربی است و بر آن اساس پایه ریزی شده است، در مسیر احیاء تمدن نوین اسلامی پاسخگوی الزامات سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی متفکران اسلامی نخواهد بود.

زیرا همچنانکه بررسی گردید کمترین نقطه اشتراک بین پیش فرض ها و پیش انگاره های این دو مکتب فکری قابل مشاهده نیست. علوم انسانی مرسوم در دنیای معاصر کنونی مبتنی بر دین شناختی یعنی سکولاریسم و انسان شناختی یعنی اومانیسم و معرفت شناختی یعنی نسبی گرایی^۱ و دیگر مبانی از این دست می باشد؛ به نحوی که تا این مبانی و قواعد حاکم بر آن تغییر نکند، علوم انسانی بیگانه که با اتکاء به اصول تفکر غربی وارد دانشگاه ها و موسسات علمی کشور شده است، هیچ گاه در مسیر تمدن پژوهی جامعه اسلامی نه تنها ما موثر واقع نخواهد شد. بلکه مع الاسف می تواند دانشگاهیان و متفکران سطحی نگر را به ورطه بی هویت نیز سوق دهد. چراکه خوانش و تطبیق علوم انسانی وارداتی که محصول ترجمه صرف و بی قید و شرط متون غربی می باشد، بی اعتقادی و یا سستی در باورهای ارزشی جامعه را باعث خواهد گردید. بدیهی است که این شاخه از علوم در غرب بر مبانی مادی گرایی^۲ و تجربه گرایی^۳ پوزیتیویستی^۳ استوار می باشند و

۱. Relativism
۲. Materialism
۳. Positivist

تقلید صرف از ساختارها و روش‌ها و محصولات منتج در غرب برای جامعه اسلامی غیرهمخوان، غیر همسو و در اغلب موارد انتزاعی است.

برای نمونه می‌توان ناکارآمدی علوم انسانی رایج غربی را در همهٔ مراحل پنجگانه نهضت اسلامی بررسی و روشن کرد. بطوریکه این علوم نتوانست از پیش‌بینی مرحله اول یعنی انقلاب اسلامی برآید. مرحله دوم یعنی تشکیل نظام اسلامی نیز خارج از محدوده نظریه پردازی علوم انسانی غربی دربارهٔ مدل حکومت و امر سیاست بوده است. در مرحله سوم که تشکیل دولت اسلامی است، اگرچه تا کنون نهادها و ساختارهای متناسب با آموزه‌های اسلامی طراحی شده است، لیکن بدلیل عدم اراده و گاهی عدم خودباوری و فقدان استقلال فکری^۱ در برخی از پژوهشگران و محققین، اتکاء همه جانبه دانشگاه‌ها و نهاد‌های مؤلّد علم بر تئوری‌های علوم انسانی - اسلامی مورد غفلت واقع شده است؛ و در نتیجه چنین به نظر می‌رسد که بعضاً در برخی ساختارهای مدیریتی در دولت‌های مختلف و همچنین شیوهٔ حکمرانی و اجرایی آنان، ارائه الگوی‌های متعالی و نسخه‌های تمام‌عیاری که بر پایهٔ جهان‌بینی اسلامی و عقلانیت دینی ترسیم شده باشد ناچیز بوده و یا مغفول مانده است. روشن است که مرحلهٔ چهارم از مراحل پنج‌گانه انقلاب اسلامی تا مسیر حصول تمدن نوین اسلامی، که تحت عنوان تشکیل جامعه اسلامی و به معنای جامعه‌ای است که همهٔ مقاصد، اهداف و آرمان‌های فراگیر آن همسو با اصالت‌های اسلامی باشد، را نمی‌توان از علوم انسانی با مبادی سکولار و یا نظریه‌های اقتصاد سرمایه‌داری و ... انتظار داشت. بر همین اساس و به طریق اولی مرحلهٔ پنجم از این گذر تاریخی که مورد مطالبهٔ مقام معظم رهبری است و آن مرحلهٔ ایجاد تمدن نوین اسلامی است؛ امروزه بیش از گذشته نیازمند مجاهدت گسترده علمی و عملی در راستای تولید علوم انسانی متناسب با اهداف از پیش تعیین شده می‌باشد. چنانچه آیت الله خامنه‌ای دربارهٔ سکولار بودن علوم انسانی رایج که به ناکارآمدی این علوم و نتایج حاصل شده از آنها منتج شده است؛ و همچنین در راستای تبیین وظائف خطیر دانشگاه‌ها و حوزویان نسبت به تولید علوم انسانی با مبنای اسلامی فرمودند: «این علوم اسلامی که امروز رایج است، محتوایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام جمهوری اسلامی است؛ اینها متکی بر جهان‌بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد؛ هدف دیگری را دنبال می‌کند. وقتی این علوم رایج شود، مدیران بر اساس آنها تربیت می‌شوند؛ همین مدیران می‌آیند و در رأس دانشگاه، در امور اقتصادی کشور، در رأس مسائل سیاست داخلی و خارجی و در حوزه امنیت و غیره قرار می‌گیرند. اینجاست که حوزه‌های علمیه و علمای دین پشتوانه‌هایی هستند که موظفند نظریات اسلامی را در این زمینه‌ها از متون الهی بیرون بکشند، مشخص کنند و آنها را برای برنامه‌ریزی در زمینه‌های گوناگون در اختیار سایرین بگذارند.» (خامنه‌ای ۱۳۸۹) لذا از آنجاکه تمدن‌ها بر اساس جهان‌بینی و انسان‌شناسی خاص خودشان شکل می‌گیرند، پروسه تمدن نوین اسلامی نیز که آرمان انقلاب اسلامی است، نیازمند تولید مهندسی فرهنگی و

۱. Intellectual Independence

۲. Capitalism



تبیین الزامات اجتماعی بدون تبعیت محض از الگوهای توسعه و مدیریت غربی است. در نتیجه منطق کارآمدی و حل مسائل بومی ذیل تمدن نوین اسلام با تبعیت آگاهانه و یا ناخودآگاه از غرب و علوم انسانی رایج آن ممکن نخواهد بود.

ضرورت همسویی علوم انسانی با آموزه های وحیانی

ملاحظه گردید که علوم انسانی رایج در غرب، رابطه انسان و محیط پیرامون او را صرفاً بر پایه تعاریف مادی و نگرش های ظاهری فرمول بندی نموده است. بطوریکه در این تمدن هیچگاه معناشناسی دقیق و درک روشنی از ابعاد وجودی انسان همچون مخلوقیت و مربوطیت قابل مشاهده نیست. بنابراین در چنین تمدنی اولویت یافتن اراده الهی^۱ بر اختیار انسانی،^۲ انتظاری غیر قابل قبول خواهد بود.

این بیان مقام معظم رهبری ناظر به همین معناست که فرمودند:

« امروزه علوم انسانی در شاخه های متنوع خود مبتنی بر فلسفه هایی است که مبانی آنها مادی گرایانه بوده و بی اعتقاد به تعالیم الهی و اسلامی است. چنانچه آموزش این علوم موجبات بی توجهی به تعالیم الهی و توحیدی را فراهم می آورد. تاجائیکه اشتغال دانشگاه ها و حوزویان به این نوع از علوم انسانی منجر به ترویج شکاکیت و تردید در مبانی دینی و اعتقادی خواهد شد.» (خامنه ای ۱۳۸۸)

لیکن ظرفیت عقلانیت دینی و منش مبتنی بر فرهنگ اسلامی دو عاملی اصلی که می تواند تحول علوم انسانی را بر مبنای رسالت اسلامی عینیت بخشد. چنانچه در نتیجه این تحول پیوندی ناگسستنی بین جهان بینی و نظام ارزشی حاکم بر افراد جامعه اسلامی ایجاد می گردد که اساساً ظرفیت بی بدیلی دارد.

لذا چون علوم انسانی رایج موجودیت خویش را از عقلانیت خود بنیاد، دنیا زده و منقطع از وحی^۳ برگرفته است، رسوخ چنین اصالت ناپایداری می تواند در ذهن برخی جوانان مسلمان چنان نقش بندد که این اصول منحنط^۴ و منسوخ^۵ بین آنان تقدیس و ستایش گردد. در چنین شرایطی این پارامترهای مادی که محصول غرب اند، می تواند منشأ برنامه ریزی برای زیرساخت های کشور قرار گیرد. در نتیجه چنین جهت گیری ناصواب می تواند بحران های عمیق اندیشه ای و اجتماعی را پدید آورده و راهبردهای اصیل و بنیادی انقلاب اسلامی بویژه تحقق تمدن نوین اسلامی را دچار چالش های اساسی نماید.

همچنانکه رهبری معظم انقلاب فرمودند: «علوم انسانی کنونی در کشور بومی نیست. چراکه متعلق به ما نیست، چراکه ناظر به نیازهای ما نیست؛ اینها صرف نظر از اینکه متکی به فلسفه و معارف ما نیست، اصلاً ناظر به مسائل دیگری است غیر از مسائل ما؛ بنابراین نمی تواند مسائل و مشکلات پیش روی ما را حل و فصل نماید... اساساً این علوم از ما بیگانه

۱.Divine Will
۲.Human Discretion
۳.Revelation
۴.Degenerate
۵.Obsolete

است». (خامنه ای ۱۳۸۹) ضمناً تأکید نموده اند: «نگاه اسلام به انسان، به علم، به زندگی بشریت، عالم طبیعت و به عالم وجود نگاهی است که معرفت نوینی را در اختیار انسان می گذارد. این نگاه زیربنا و قاعده و مبنای تحقیقات علمی در غرب نبوده است. بلکه تحقیقات علمی در غرب در ستیز با آنچه آن را دین می پنداشتند آغاز شده است». (خامنه ای ۱۳۹۳)

در این رابطه دقت در بیان سید محمد نقیب عطاس نیز ارز شمند است که گفت: «هر گونه جهان بینی دینی اگر نتواند معادله تولید کند، می بایست در انتظار آن باشد که مکتبی دیگر با ایجاد ساختار حکومتی، معادلات خویش را ارائه و تحمیل نماید. چراکه همیشه در طول تاریخ حکومت عینی بدست کسانی بوده است که معادله ها را در دست دارند. به بیان دیگر اگر جامعه ای به ارزش هایی ملزم شود، ولی در مقام عمل نتواند به آنها ملتزم و پایبند بماند، آنگاه عمل جامعه بدست معادلات دیگری سپرده خواهد شد. در چنین شرایطی بتدریج آحاد جامعه در آن معادلات و الگوها منحل خواهند شد و به سمت ارزش های دیگری تمایل خواهند یافت». (عطاس ۱۹۹۵، ۲۰۲)

امروزه تمدن غیر دینی غرب در حوزه علوم انسانی مادی تلاش نموده است تا نظام لیبرال دموکراسی را به مثابه حکومت آرمانی در سطح بین المللی و جهانی بر ملت ها تحمیل نماید. لیکن عملاً آرمان های ادعا شده در غرب همچون عدالت اجتماعی، امنیت و آزادی همچنان به عنوان مولفه های بعید و دور از دسترس هستند. لذا امروزه در فرآیند حرکت تکاملی انقلاب اسلامی می بایست نسبت به نوآوری، فرآوری و تحقیق جدی در مفاهیم، قواعد و چارچوب های این علوم همت گماشت. بنابراین ضرورت تکیه بر عقلانیت دین محور و بهره گیری از معارف جامع قرآن و اهل بیت (ع) در راستای مهار محدودیت های معرفت شناختی^۱ و روش شناختی^۲ در علوم انسانی رایج روشن می نماید. بطوریکه می بایست مبانی علمی همچون اقتصاد، جامعه شناسی، علوم سیاسی، روانشناسی و .. از نو تفحص و بازکاوی گردد.

در همین راستاست که حضرت آیت الله خامنه ای (روحی له الفداء) از پژوهشگران خواسته اند تا «ضمن بهره مندی از مبانی قرآنی و همچنین با استفاده از برخی پیشرفت های علوم انسانی، بنای رفیع و مستحکمی را از علوم انسانی پایه گذاری کنند». (خامنه ای، ۱۳۸۸) بعبارت دیگر: «اندیشمندان اسلامی، دازشگاه ها و نخبگان و حوزویان موظف هستند که نظریات اسلامی را از متون الهی بیرون بکشند و آنها را مشخص نمایند. چراکه ریشه و پایه و اساس علوم انسانی را در قرآن می بایست جستجو کرد. باید در زمینه های گوناگون به نکات و دقایق قرآن توجه کرد و مبانی علوم انسان را در لابلای این مکتوب و حیانی یافت. این یک کار بسیار اساسی و مهم است. چراکه اگر این امر محقق گردد، آنوقت متفکران و پژوهندگان و صاحب نظران در علوم مختلف انسانی می توانند بر این پایه و بر این اساس بنا نمایند». (همان)

ایشان در ضرورت توجه به تحول در علوم انسانی فرمودند: «بهترین دلیلی که به لحاظ ماهوی تحول علوم انسانی را معنا و تفسیر می کند، این نکته است که علوم انسانی کنونی در جامعه ما بر مبادی و مبانی متعارض با مبانی قرآنی و

۱. Epistemology

۲. Methodology



اسلامی بنا شده است. بطوریکه علوم انسانی غرب مبتنی بر جهان بینی دیگری است و مبتنی بر فهم دیگری از عالم آفرینش است؛ که غالباً بر نگاه مادی استوار می باشد. (خامنه ای ۱۳۹۰) در حقیقت از دیدگاه معظم له « مراد از تأسیس علوم انسانی اسلامی این است که این علوم می بایست تمام هستی و هویت هستی شناسانه، معرفت شناسانه و روش شناسانه خویش را از حاق معرفت و تفکر اسلامی بگیرند و با قطع تعلق کامل از علوم انسانی غربی، رأ ساً و ابداعاً مرزهای جدیدی ترسیم نمایند. (خامنه ای ۱۳۸۵) لذا « اساتید و صاحب نظران و پژوهشگران و محققین می بایست به دنبال تدوین علوم انسانی منطبق با مبانی اسلامی بروند؛ یعنی علوم انسانی که بر اساس فلسفه های نادرست و غلط مادی شکل نگرفته باشد. همچنان که امروزه علوم انسانی غربی این چنین است. (خامنه ای ۱۳۸۹) چنانچه « مواجهه با حقایق ناب اسلامی و معرفت نوینی که جهان نگری و انسان شناختی اسلامی را در شکل دهی به علوم انسانی اسلامی در معرض فهم و اندیشه ما قرار می دهد، متوقف بر رجوع ما به متون الهی و منابع دینی می باشد. (خامنه ای ۱۳۸۸)

از این حیث زمانیکه علوم انسانی با پیوست اسلامی مطرح می شود، در حقیقت چارچوبی را در جامعه ترسیم می نماید که بوسیله آن انسان در امتداد تربیت اسلامی قرار گیرد. در چنین فضایی زمینه تمدن نوین اسلامی با اتکاء به آموزه های دین فراهم می گردد. چراکه هم سویی علوم انسانی با مبادی دینی می تواند مدلی دقیق و تبیین کننده اهداف ارزشی جامعه اسلامی را ایجاد نموده و مسائل جامعه اسلامی از این طریق حل و فصل گردد. زیرا نفوذ نظام دین شناختی در حوزه علوم و بالخصوص علوم انسانی نه تنها مداخله گر و تحمیل گرا نیست، بلکه جهت دهنده بوده و به عنوان پیشران مطابق با ارزش های الهی محسوب می گردد. بنابراین اگر در تدوین و تبیین علوم انسانی، تئوری ها و فرضیه های جدید بر اساس شاکله دین مداری مطرح نگردد و اگر مدل های انسان شناختی به مبادی وحی متصل نگردد، تحقق تمدن نوین اسلامی با چالش های جدی مواجه خواهد شد.

نتیجه گیری

این پژوهش با واکاوی رابطه دیالکتیک میان علوم انسانی و آرمان های تمدن نوین اسلامی به این نتیجه رهنمون گردید که تحول در مبانی، روش ها و غایت های علوم انسانی موجود، با هدف عبور از مرحله نظریه پردازی صرف و نیل به عینیت بخشی تمدنی امری لازم است.

امروزه علوم انسانی مدرن با خاستگاه تاریخی و مبانی معرفت شناختی سکولار و اومانستی در بهترین حالت قادر به توصیف و تحلیل بخشی از واقعیت ها و حقایق زندگی بشر هستند. این در حالی است که این نوع از علوم انسانی مبتنی بر مبانی غربی، در بسیاری از موارد با نادیده انگاشتن ابعاد متعالی و فطری انسان به بحران زایی در عرصه های هویت فردی و اجتماعی دامن زده است. بر همین اساس ضرورت ایجاد تحول در علوم انسانی بر پایه آموزه های معرفت شناسانه دینی از مهمترین ارکان تمدن پژوهی در جوامع اسلامی محسوب می گردد.



یافته های این تحقیق مؤید آن است که تحول مطلوب در علوم انسانی صرفاً حرکتی اصلاحی و یا تجمیلی نیست. بلکه انقلابی علمی در عمیق ترین لایه های پارادایمی است. چراکه این تحول می بایست بر اصولی به مانند بازتعریف مبانی انسان شناختی با محوریت انسان فطرت محور متکی گردد.

به عبارت دیگر تحول در علوم انسانی پروژه ای صرفاً آکادمیک نیست. بلکه پروسه ای همسو با عناصر تمدن ساز در اسلام است. بطوریکه موفقیت این امر در گرو تعامل و پیوند بین حکمت اسلامی (منابع دینی)، عقلانیت نقاد (فلسفه علم) و تجربه علمی (داده های علوم انسانی) می باشد.

بی تردید دستاورد این مسیر تولد علوم انسانی و تحول مربوط بدان به مثابه دانشی است که علی رغم برخورداری از اصالت نظری، کارآمدی عملی خود را در مدیریت جامعه به اثبات رسانیده و توانایی پاسخگویی به سوالات بنیادین بشر را داراست. بعبارت دیگر علوم انسانی متحول شده به مانند نرم افزار کانونی برای تمدن نوین اسلامی محسوب می گردد که قادر است جهت گیری نهادهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را به استخدام گرفته و نتایجی چون عدالت، معنویت و عقلانیت را به منصفه ظهور برساند. لذا ایجاد تحول در علوم انسانی که با اتکاء به گنجینه غنی معارف اسلامی و عبور از چالش های معرفتی و همچنین با بهره مندی از اراده جمعی نخبگان علمی و نیز مدیریت نظاممند نهاد ها رقم می خورد، تنها راه ممکن

بجهت گذر از وضعیت کنونی و حصول تمدن نوین اسلامی در دوران معاصر خواهد بود.

پیشنهادهای

از آنجاکه تحول در علوم انسانی یک ضرورت تمدنی برای جوامع اسلامی است، به نظر می رسد که چند پیشنهاد می بایست مورد توجه سازمان های ذینفع قرار گیرد.

۱. تدوین و تبیین سند راهبردی تحول در علوم انسانی
۲. تأسیس پژوهشکده های تخصصی در حوزه علوم انسانی اسلامی
۳. بازنگری در برنامه های درسی و سرفصل های دانشگاهی
۴. توسعه کرسی های نظریه پردازی در علوم انسانی



منابع

۱. ابن خلدون. (۱۳۵۹). مقدمه (ترجمه محمد پروین گنابادی). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲. آنتونی گیدنز. (۱۳۷۸). تجدد و تشخیص (ترجمه ناصر موفقیان). تهران: نشر نی.
۳. بابایی، ح. (۱۳۹۹). تنوع و تمدن در اندیشه اسلامی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۴. تافلر، ا. و تافلر، ه. (۱۳۷۶). به سوی تمدن جدید (ترجمه محمدرضا جعفری). تهران: سیمرغ.
۵. جعفری، م. ت. (۱۳۷۶). ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (جلد ۱). تهران: دفتر نشر اسلامی.
۶. جوهری، ا. ب. ع. (۱۹۸۴). صحاح اللغه (چاپ سوم). بیروت: دارالعلم.
۷. حسن‌زاده آملی، ح. (۱۳۸۲). هستی از منظر اسلام. قم: نشر فارابی.
۸. حسینیان، م. ب. (۱۳۹۱). علوم انسانی و تمدن‌سازی. بازیابی شده از <http://isaq.ir/hoseiniyan.91/02/03>
۹. خامنه‌ای، س. ع. (۱۳۹۷). بیانیه گام دوم انقلاب خطاب به ملت ایران. بازیابی شده از http://farsi.khamenei.ir/message-content?id_41673
۱۰. خامنه‌ای، س. ع. (بی‌تا). مجموعه بیانات. بازیابی شده از <http://www.khamenei.ir>
۱۱. خسروپناه، ع. (۱۳۸۵). فلسفه‌های مضاف. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۲. خسروپناه، ع. (۱۳۹۲). در جستجوی علوم انسانی اسلامی: تحلیل و وضعیت کنونی و ارائه راهبردهای آینده. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۳. ارتگای گاست، خ. (۱۳۷۶). انسان و بحران (ترجمه احمد تدین). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۴. دورانت، و. (۱۳۷۶). تاریخ تمدن (ترجمه احمد آرام، پاشایی و آریان‌پور، جلد ۱). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. دورکیم، ا. (۱۳۹۱). جامعه‌شناسی و فلسفه (ترجمه مرتضی ثاقب‌فر). تهران: انتشارات علم.
۱۶. دهخدا، ع. ا. (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا (چاپ دوم). تهران: دانشگاه تهران.
۱۷. دیلتای، و. (۱۳۸۸). مقدمه‌های بر علوم انسانی (ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی). تهران: انتشارات ققنوس.
۱۸. راغب اصفهانی، ح. ب. م. (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن (تحقیق صفوان عدنان داوودی). دمشق: دارالعلم الشامیه.
۱۹. رجایی، ح. (۱۳۸۹). آفرینندگی، تفکر جانبی و باور دینی (درآمدی به تولید علوم انسانی اسلامی). اصفهان: انتشارات شهر من.
۲۰. رجیبی، م. (۱۳۹۰). علل ناکارآمدی علوم انسانی موجود و راهکارهای تحول آن. فصلنامه علوم انسانی اسلامی، ۱(۱).
۲۱. روشه، م. ت. (۱۳۹۵). روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی از دیدگاه شهید صدر. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۲. شریفی، ا. ح. (۱۳۹۳). مبانی علوم انسانی اسلامی. تهران: آفتاب توسعه.
۲۳. شولتس، د. (۱۳۷۵). روان‌شناسی کمال (ترجمه گیتی خوشدل، چاپ ششم). تهران: نشر البرز.
۲۴. صدرالدین شیرازی، م. (۱۳۸۰). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (جلد اول). تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۲۵. عطاس، س. م. ن. (۱۹۹۵). اسلام و دنیوی‌گرایی (ترجمه احمد آرام). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۶. عمید، ح. (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی عمید. تهران: امیرکبیر.
۲۷. فوکو، م. (۱۳۷۹). ایران روح یک جهان بی‌روح (ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده). تهران: نشر نی.
۲۸. گلشنی، م. (۱۳۸۹). از علم سکولار تا علم دینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۹. گولدنر، آ. (۱۳۷۳). بحران جامعه‌شناسی غرب (ترجمه فریده ممتاز، چاپ دوم). تهران: شرکت سهامی انتشار.
۳۰. یونگ، ک. گ. (۱۳۸۵). انسان مدرن در جستجوی معنا. سیاست غرب، ۳۸(۱۱-۱۴).
۳۱. لوکاس، ه. (۱۳۶۶). تاریخ تمدن (ترجمه عبدالحسین آذرنگ). تهران: مؤسسه کیهان.



۳۲. مطهری، م. (۱۳۶۲). فطرت. تهران: انتشارات صدرا

۱. Bakar, O. (۱۹۹۹). The history and philosophy of .۳۳
۲. Islamic science. Cambridge: Islamic Texts Society۳۴.
۳. Taylor, C. (۲۰۰۷). A secular age. Cambridge, MA: Belknap Press of Harvard University۳۵.
۴. Smith, L. T. (۲۰۰۳). Decolonizing methodologies: Research and indigenous peoples. London: Zed Books.
۵. Barry, A., & Born, G. (Eds.). (۲۰۱۳). Interdisciplinarity: Reconfigurations of the social and natural sciences. London: Routledge.
۶. Kuhn, T. S. (۱۹۶۲). The structure of scientific revolutions. Chicago: University of Chicago Press.